

دیالکتیک حقوق و سیاست در رهیافت مکتب انگلیسی روابط بین‌الملل

محمد یوسفی جویباری^۱

استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

ناصر خورشیدی

کارشناس ارشد دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه

(تاریخ دریافت: ۹۵/۲/۲۷ - تاریخ تصویب: ۹۵/۱۰/۱۱)

چکیده

رهیافت مکتب انگلیسی یا نظریه جامعه بین‌المللی به دلیل آنکه همزمان هم بر مقوله قدرت و سیاست تأکید می‌ورزد و هم بر حقوق و هنجارهای بین‌المللی اهمیت می‌دهد، از جمله رویکردهای تلفیقی روابط بین‌الملل به حساب می‌آید. این رهیافت به توصیف صرف نظام بین‌الملل اکتفا نمی‌کند و برای قاعده‌مند شدن روابط میان دولت‌ها، به ارائه دستورالعمل‌های اخلاقی و هنجاری نیز مبادرت می‌ورزد. در این حوزه مطالعاتی، دو رویکرد سیاسی و حقوقی یعنی واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی با هم ترکیب شده‌اند تا تحلیل مناسب و درخور توجهی از آنچه در سیاست بین‌الملل در حال وقوع و جریان است، ارائه دهند. آنچه برای نظریه پردازان مکتب انگلیسی مهم می‌نماید، عدم گرایش کامل به سمت یکی از رویکردهای مزبور است. به منظور حفظ استقلال و عدم وابستگی به این دو جریان اصلی بود که در نهایت، نظریه پردازان مکتب انگلیسی به دو دسته پلورالیست‌ها و سولیداریست‌ها تقسیم شدند. تحقیق از نوع بنیادی بوده و روش مورد استفاده نیز تبیینی است.

واژگان کلیدی

آرمان‌گرایی، پلورالیسم، جامعه بین‌المللی، سولیداریسم، مکتب انگلیسی، واقع‌گرایی.

مقدمه

با صلح ورسای^۱ و انتشار اعلامیه وودور ویلسون^۲ رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا، در سال ۱۹۱۹ و در پایان جنگ اول جهانی^۳ بود که امید به تغییری بنیادین در نظام بین‌الملل و روابط حاکم بر میان دولت‌ها شکل گرفت. ویلسون بر آن بود که ما چه بخواهیم و چه نخواهیم، در زندگی جهان مشارکت داریم. منافع همه ملت‌ها، منافع ما هم است. ما با بقیه شریکیم. آنچه بر نوع بشر اثر گذارد، لاجرم از مسائل ما نیز است و ما اعتقاد داریم که همه ملت‌ها منافع برابری در ثبات سیاسی مردمان آزاد داشته و برای حفظ آنها مسئولیتی برابر دارند. تأکید ویلسون بر ایجاد سازوکارهای حفظ صلح، مانند سازمان‌های بین‌المللی و به‌خصوص جامعه ملل^۴، حقوق بین‌الملل، امنیت دسته‌جمعی^۵، جهانی امن برای دموکراسی، حق تعیین سرنوشت^۶، دیپلماسی علنی، آزادی کشتیرانی در دریاهای آزاد، حذف موانع اقتصادی، برابری شرایط تجاری برای همه کشورهای صلح‌دوست، کاهش تسلیحات ملی، و... نویدبخش جهانی نوین بود. او این انگاره را که تجارت آزاد مروج صلح است، با این برداشت ترکیب کرد که سازمان‌های بین‌المللی نیز سازوکار حفظ صلح‌اند (مشیرزاده، ۱۳۹۴: ۲۶-۲۵). به هر حال از دل این نظرها و تجویزات اخلاقی او برای بهتر شدن دنیای پس از جنگ جهانی اول بود که اولین نظریه روابط بین‌الملل یعنی آرمان‌گرایی^۷ نیز زاده شد. با حمله هیتلر به لهستان و شروع جنگ جهانی دوم^۸، آنچه ویلسون مدنظر قرار داده بود، بی‌اعتبار شده و زمینه برای انتقاد از آرمان‌گرایی به‌عنوان نخستین نظریه روابط بین‌الملل فراهم شد. اولین انتقادات و حملات کوبنده را «ای.اچ. کار»^۹ در کتاب بیست سال بحران^{۱۰} متوجه آنان ساخت. «کار» در این کتاب آرمان‌گرایان را از اعقاب فکری خوش‌بینانه دوره روشنفکری قرن هجدهم، لیبرالیسم قرن نوزدهم و ایده‌آلیسم قرن بیستم ویلسون- رئیس‌جمهور آمریکا می‌داند (سیف‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۴).

انتقادات و اختلاف‌نظرهای مذکور در مورد تجزیه و تحلیل سیاست میان دولت‌ها به شکل‌گیری مناظره نخست^{۱۱} در روابط بین‌الملل منجر شد. این مناظره که در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ میان دو جریان اصلی در روابط بین‌الملل به‌وقوع پیوست، عمده‌ترین بحث در مورد

1. Versailles peace
2. Woodrow Wilson Declaration
3. World war I
4. League of Nations
5. Collective Security System.
6. The right to self-determination
7. Idealism
8. World war II
9. E.H.Carr
10. the twenty years crisis
11. The first debate

سرشت سیاست بین‌الملل^۱ بود (قوام، ۱۳۹۰: ۱۳). جریان اول که برای فائق آمدن بر ماهیت آنارشیک^۲ نظام بین‌الملل وجود سازوکارهای قانونی و حقوقی را ضروری می‌دانست و جریان دوم که افزایش هرچه بیشتر قدرت نظامی را مهم و اساسی ارزیابی می‌کرد. هرچند حاصل مناظره نخست چیرگی جریان دوم بر عرصه مطالعه روابط بین‌الملل بود، این دیدگاه بسیار تنگ‌نظرانه‌تر از آن به نظر می‌رسید که بتواند واقعیت‌های موجود در نظام بین‌الملل را بدون هیچ‌گونه کم و کاستی مطالعه و بررسی کند. در چنین شرایطی نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی^۳ از وجود دنیایی سخن راندند که واجد هر دو ویژگی است؛ دنیایی که در آن هم حقوق و هنجارهای بین‌المللی دارای اهمیت است و هم اینکه قدرت و سیاست در آن جایگاهی ویژه دارد. آنان به توصیف^۴ صرف نظام بین‌الملل اکتفا نمی‌کنند و برای قاعده‌مند شدن روابط میان دولت‌ها، به ارائه دستورالعمل‌های اخلاقی و هنجاری (تجویزی)^۵ نیز مبادرت می‌ورزند. در این حوزه مطالعاتی، دو رویکرد سیاسی و حقوقی (نظریه واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی) با هم ترکیب شده‌اند، تا تحلیل مناسب و درخور توجهی از آنچه در سیاست بین‌الملل در حال وقوع و جریان است، ارائه کنند. آنچه برای نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی مهم است، عدم گرایش کامل به سمت یکی از رویکردهای مزبور است. به‌منظور حفظ استقلال و عدم وابستگی به این دو جریان اصلی بود که در نهایت نظریه‌پردازان جامعه بین‌المللی به دو دسته پلورالیستی^۶ و سولیداریستی^۷ تقسیم شدند. شایان توضیح است که این نظریه هرچند در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ میلادی توسط مارتین وایت^۸ و هدلی بول^۹ مورد تأسیس قرار گرفته است (Jordan, 2011: 21)، نوشته‌ها و مطالعات افرادی مانند چارلز مانینگ^{۱۰}، آدام واتسون^{۱۱}، آلن جیمز^{۱۲} و جان وینسنت^{۱۳} نقش اصلی را در توسعه این مکتب فکری کرده‌اند. سوگانامی^{۱۴}، هربرت باترفیلد^{۱۵} را نیز به این فهرست اضافه می‌کند (Suganami, 2010: 15-16).

1. The nature of international politics
2. Anarchy
3. English School
4. Describe
5. Prescriptive
6. Pluralists
7. Solidarists
8. Wight
9. Bull
10. Charles Manning
11. Adam Watson
12. Alan James
12. John Vincent
14. Suganami
15. Herbert Butterfield

تلاش‌های اولیه برای نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل

با پایان جنگ جهانی اول، دیدگاه‌های مختلفی در خصوص بروز این جنگ مطرح شد. اما آنچه بیش از همه قابل تأمل‌تر به نظر می‌رسید، نظریه‌های وودرو ویلسون رئیس‌جمهور اخلاق‌گرای ایالات متحده آمریکا بود. وی ماهیت غیردموکراتیک نظام بین‌الملل و همچنین دولت‌های تشکیل‌دهنده این نظام را عامل اصلی جنگ جهانی اول معرفی کرد و دو اصل از اصول چهارده‌گانه^۱ خود را بر چگونگی اصلاح ساختار نظام بین‌الملل و همچنین دموکراتیک شدن کشورها اختصاص داد. ویلسون ابتدا به حق ملت‌ها برای تعیین سرنوشت خودشان اشاره کرد. هدف او از گنجاندن این اصل آن بود که اگر مردم در انتخاب شکل حکومتی که خواهان زندگی تحت حکمروایی آن‌اند آزاد باشند، بی‌شک اشکال حکومتی مبتنی بر نمایندگی را بر خواهند گزید. حاصل این جریان ایجاد چارچوبی است که برای تحقق هماهنگی طبیعی منافع در جهت تکوین دنیایی صلح‌آمیز لازم است (دوئرتی و فالتر گراف، ۱۳۹۰: ۳۱). از نظر او این حکومت‌ها هستند که موجب بروز جنگ می‌شوند، نه مردم؛ بر این اساس دموکراسی‌ها ذاتاً صلح‌طلب‌تر از سایر نظام‌های سیاسی‌اند. بدین ترتیب یک نظام بین‌المللی که متشکل از دولت‌های دموکراتیک باشد، به استقرار صلح دائمی و از بین رفتن تعارض منجر خواهد شد. در این شرایط امپریالیسم پدیده‌ای غیراخلاقی تلقی می‌شود و رضایت تنها عامل مشروعیت حکومت‌ها خواهد بود. بر این اساس حق تعیین سرنوشت پیش‌نیاز دموکراسی تلقی می‌شود و قضاوت افکار عمومی جهانی عامل عمده حفظ صلح خواهد بود (قوم، ۱۳۹۰). سپس وی به لزوم تشکیل جامعه ملل پرداخت و آن را برای دگرگونی نظام بین‌الملل مفید ارزیابی کرد. ویلسون معتقد بود تا دولت‌ها در چارچوب یک کل واحد، روابط خود را سروسامان نبخشند، صحبت از صلح بی‌معنا خواهد بود. آنچه او مدنظر داشت، جایگزین کردن سیستم امنیت دسته‌جمعی^۲ به جای سیستم موازنه قوا^۳ و اصل خودیاری^۴ بود. هدف او پیاده کردن سیستمی بود که از طریق آن دولت‌ها به‌طور دسته‌جمعی هنگام مواجهه با خطر اقدام کنند. در واقع به جای آنکه امنیت را یک دولت تأمین کند، می‌باید به مسئولیت جمعی برای تأمین آن توسل جست (همان: ۳۴). به هر حال از دل این نظریه‌های اخلاقی وودرو ویلسون بود که اولین نظریه روابط بین‌الملل یعنی آرمان‌گرایی نیز زاده شد. این نظریه با تأکید بر اصول اخلاقی و هنجاری، سخت در پی قاعده‌مند ساختن روابط میان دولت‌ها و به تبع آن کاهش میزان شایان توجهی از آشوب‌زدگی موجود در نظام بین‌الملل است. آرمان‌گرایی که در سال‌های بین دو جنگ، نقش و جایگاهی

1. Fourteen Principles
2. Collective Security System
3. Ballence of Powers System
4. Self-Help Principil

برجسته در مطالعه روابط بین الملل به دست آورده بود، با شروع جنگ جهانی دوم و نیز به دلیل نادیده انگاشتن نقش قدرت در سیاست بین الملل از اهمیت و اعتبار افتاد. با شروع این جنگ اولاً به جهانیان ثابت شد که مسائل اخلاقی و هنجاری یا اهمیت چندانی در سیاست بین الملل ندارند یا اینکه به تنهایی قادر به تجزیه و تحلیل روابط بین الملل نیستند؛ ثانیاً موجی از انتقادات را نیز متوجه این گروه از نظریه پردازان کرد.

اولین موج از انتقادات نسبت به آرمان گرایی، به وسیله "ای اچ کار" در کتاب بیست سال بحران شروع شد. همان گونه که عنوان شد، «کار» در این کتاب آرمان گرایان را از اعقاب فکری خوش بینانه دوره روشنفکری قرن هجدهم، لیبرالیسم قرن نوزدهم و ایده آلیسم قرن بیستم ویلسون- رئیس جمهور آمریکا معرفی و با زیرکی از واژه آرمان شهر یا ناکجا آباد^۱ برای توصیف لیبرالیسم [آرمان گرایی] استفاده می کند و در مقابل رهیافت خودش را واقع گرا می نامد. وی همچنین اضافه می کند که رهیافتش تجزیه و تحلیل بهتری از روابط بین الملل ارائه می دهد (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۶۳). دومین موج از انتقادات نسبت به دیدگاه های خوش بینانه آرمان گرایان، توسط فردی آلمانی به نام هانس. جی. مورگنتا^۲ در کتاب سیاست میان ملت ها، کشمکش برای صلح و جنگ صورت پذیرفت. از نظر مورگنتا کشورها به این سبب که همواره منافع خود را در رابطه با یکدیگر لحاظ می کنند، از این رو احتمال درگیری و خشونت در سیاست بین الملل امری طبیعی و اجتناب ناپذیر به نظر می رسد. به نظر مورگنتا هدف نهایی سیاست بین الملل در فوری ترین حالتش همواره قدرت بود (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۶۴).

مورگنتا و نویسندگانی از این دست که به مکتب واقع گرایی تعلق دارند، تنازع^۳، رقابت^۴ و خشونت^۵ را جزء لاینفک و طبیعی نظام بین الملل می دانند و در نتیجه ضرورت و فایده چندانی برای ایجاد نهاد بین المللی به منظور ریشه کن کردن این خصالت و ویژگی قائل نیستند. از نظر واقع گرایان، تأسیس نهادهای بین المللی به بهبود شرایط و اوضاع نظام بین الملل کمک چندانی مؤثری نمی کند. به گمان این گروه از نظریه پردازان، طبیعت بشر و واقعیت های نظام بین المللی دقیقاً اقتضای همان شرایطی را دارد که تاریخ بشر آن را نشان داده و جنگ و خونریزی همواره جزئی از این تاریخ بوده است (حسن خانی، ۱۳۸۹: ۲۸). به این دلیل است که می توان واقع گرایی را رویکردی سیاسی در روابط بین الملل تلقی کرد و آرمان گرایی را به عنوان رویکردی حقوقی- هنجاری در نظر گرفت که در صدد قاعده مند کردن رفتار دولت ها در محیطی آشوب زده و

1. Utopian
2. Morgenthau
3. Struggle
4. Competition
5. Violence

آنارشیک است. هرچند بیش از بیست نوع واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل شناسایی شده (هنسن و دیگران، ۱۳۹۰: ۱۵)، آنچه در این پژوهش مدنظر است، همان واقع‌گرایی کلاسیک یا سنتی است.

نظریهٔ مکتب انگلیسی؛ رویکردی تلفیقی اما مستقل

اگرچه «کار» جزء اولین کسانی بود که آرمان‌گرایی را به‌صورت یک مکتب یا رویکرد خاصی که بر تفکرات دوران پس از جنگ اول حاکم بود، تشخیص داد و این وضع خود روابط بین‌الملل را به‌صورت یک رشتهٔ مستقل دانشگاهی درآورد، با این وصف سنت مزبور در تاریخ اندیشه‌های بین‌المللی پیش از ورود به قرن بیستم، وجود داشت (قوم، ۱۳۹۰: ۷۰). به لحاظ تاریخی می‌توان افرادی مثل امانوئل کانت^۱، جرمی بنتام^۲ و ریچارد کوبدن^۳ را در این دسته قرار داد. در مورد نظریهٔ واقع‌گرایی نیز این قضیه صدق می‌کند، یعنی پیش از اینکه مورگنتا در کتاب *سیاست میان ملت‌ها* واقع‌گرایی را به‌صورت یک مکتب فکری درآورد، در شکل خیلی کلاسیکش در نوشته‌های متفکرانی همچون توسیدید^۴، کلازویتز^۵، ماکیاولی^۶ و هابز^۷ وجود داشت. آنچه میان متفکران اولیه و متأخر هر دو مکتب فکری روابط بین‌الملل مشترک است، این است که یا نظام دولت‌ها را به‌صورت توصیفی بررسی می‌کنند یا اینکه باید‌ها و نباید‌هایی را برای بهبود اوضاع و احوال بین‌المللی تجویز می‌کنند. واقع‌گرایان در تلاش‌اند تا واقعیت‌های موجود در نظام بین‌الملل را آن‌گونه که هست بازگو کنند، نه آن‌گونه که باید باشد. آنان واقعیت‌های موجود را ثابت ارزیابی کردند و معتقدند با شعارها و درس‌های اخلاقی نمی‌توان دست به اصلاح و دگرگونی واقعیت‌ها زد. برای مثال توسیدید که در بیست‌وهفت قرن پیش در قالب واقع‌گرایی نظریه‌پردازی کرده است، در مورد واقعیت‌های روابط بین‌الملل معتقد است: «روابط بین‌الملل بر مبنای هرج‌ومرج ناشی از وجود دولت‌های جدا از هم قرار دارد که دولتمردان از حق انتخاب محدود- در عمل نسبت به برخی از اصول و اعمال با توجه به قدرت سیاسی، بقا و امنیت- برخوردارند که این اصول اصلی‌ترین ارزش‌ها و جنگ راه‌حل نهایی است» (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۹۸). همصدا با او، نیکولو ماکیاولی نویسندهٔ کتاب *شهریار*^۸ (۱۵۳۲) و توماس هابز نویسندهٔ *لویاتان*^۹ (۱۶۵۱)، دنیای گسترده‌تر سیاست بین‌الملل را

1. Immanuel Kant
2. Jeremy Bentham
3. Richard Cobden
4. Thucydides
5. Clausewitz
6. Machiavelli
7. Hobbs
8. The Prince
9. The Leviathan

دنیایی معرفی می‌کنند که در آن قانون جنگل جاری است و نیز این قانون است که همواره از سوی دولت‌ها استفاده می‌شود. به نظر آنها سیاست بین‌الملل، مبارزه‌ای مستمر بر سر قدرت است که لزوماً همیشه به جنگ ختم نمی‌شود، اما همواره آمادگی برای رفتن به جنگ را ضروری کرده است. در چنین حالتی از هرج و مرج، تنها راه چاره برای شاهزادگان این بود که تا حد امکان قدرت بیشتری به دست بیاورند و از آن برای دفاع و دنبال کردن منافع ملی خود استفاده کنند (ویلیکینسون، ۱۳۹۳: ۱۱-۱۰).

خصوصیات برشمرده شده توسط توسیدید، ماکیاولی و هابز از سیاست بین‌المللی را می‌توان به وضوح در آرا و اندیشه‌های متفکرانی همچون مورگنتا، راینهولد نیور^۱، فردریک شومن^۲ و جرج کنان^۳ نیز مشاهده کرد. این گروه از واقع‌گرایان که به رئالیست‌های سستی نیز شهرت دارند، معتقدند دولت‌ها در محیط آشوب‌زده‌ای به سر می‌برند که اگر از قدرت و توانایی لازم برای محافظت از خود برخوردار نباشند، گرفتار همان وضعیتی می‌شوند که در زمان توسیدید، ملوسیان^۴ گریبانگیر آن شدند. در این دیدگاه توصیفی، نظام بین‌الملل به گونه‌ای توصیف می‌شود که کشورها همیشه گرفتار بازی قدرت هستند؛ یا همواره در تلاش برای کسب آن‌اند یا حفظ آن یا به نمایش گذاردن آن. در مقابل این نظریه توصیفی در روابط بین‌الملل، نظریه تجویزی آرمان‌گرایانه نیز وجود دارد که روابط بین‌الملل را نه آن‌گونه که هست، بلکه آن‌گونه که باید باشد، توضیح می‌دهند. اینان نیز به مانند واقع‌گرایان بر سر این موضوع که سرشت نظام بین‌الملل آشوب‌زده است، اتفاق نظر دارند، اما معتقدند می‌توان از طریق برنامه‌ریزی آگاهانه و ایجاد نهادهای بین‌المللی بر هرج و مرج موجود فائق آمد.

برداشت‌های مذکور از سیاست بین‌الملل هرچند درست و قابل تأمل‌اند، واقعیت‌ها را آن‌گونه که باید و شاید به تصویر نمی‌کشند. نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی با درک این واقعیت که هر دو تصویر ارائه شده از سیاست بین‌الملل ناقص و نارسا هستند، به نظریه‌پردازی در روابط بین‌الملل همت گمارده‌اند. به نظر آنان، دنیا نه آنچنان‌که واقع‌گرایان آن را کاریکاتوری و حوزه‌ای فارغ از ارزش می‌دانند، است و نه آنچنان‌که آرمان‌گرایان آن را خوب و ایده‌آل به تصویر می‌کشند. آنها از وجود دنیایی سخن می‌رانند که واجد هر دو ویژگی است؛ دنیایی متعادل که هم قدرت و سیاست در آن ملاک است و هم حقوق. آنها دیدگاه واقع‌گرایان در مورد مهم بودن قدرت و منافع ملی را درست ارزیابی می‌کنند، اما معتقدند که اگر دیدگاه آنان را با همه نتایج منطقی‌اش بپذیریم، دولت‌ها همیشه گرفتار بازی قدرت می‌شوند. از طرف

1. Niebuhr
2. Schumann
3. Kenan
4. Melos

دیگر، اگر دیدگاه لیبرال‌ها [آرمان‌گرایان] را به‌طور کامل بپذیریم، باید فرض کنیم که تمام روابط میان دولت‌ها مبتنی بر ارزش‌ها و قوانین مشترک بوده و این‌چنین دیدی نیز گمراه‌کننده خواهد بود. در مقابل معتقدند که دولت ترکیبی از سیاست قدرت و حقوق است. قدرت و حقوق دو جزء مهم روابط بین‌الملل‌اند (جکسون و سورنسون، ۱۳۸۵: ۷۷). دولت‌ها از دید این نظریه صرفاً در صحنه سیاست بین‌الملل گرفتار بازی قدرت نیستند، آنها از یک‌سری تکالیف و حقوق نیز برخوردارند. در واقع توصیف یا تبیین صرف آنچنان‌که در دستور کار واقع‌گرایان است، دردی از جامعه بین‌المللی دوا نمی‌کند، بلکه کار نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل که به‌منظور جلوگیری از جنگ و ایجاد شرایطی برای صلح دست به نظریه‌پردازی می‌زند، داوری در مورد مسائل بین‌المللی و ارائه یک‌سری دستورالعمل‌های هنجاری و اخلاقی نیز است که باید آنها را برای واحدهای سیاسی تجویز کند.

در چنین شرایطی بود که مارتین وایت سه سنت نظری را در روابط بین‌الملل تشخیص داد: برداشت اول که توصیفی-بدبینانه^۱ است، هابز و ماکیاول را نماینده آن می‌داند. برداشت دوم که برداشت تجویزی-انقلابی^۲ است، کانت را نماینده اصلی آن معرفی می‌کند و در نهایت به برداشت سومی نیز می‌رسد که گروسیوس^۳ را نماینده آن می‌داند. برداشت اخیر که برداشت حقوقی-خردگرایانه^۴ است، دو سنت هابزی و کانتی در روابط بین‌الملل را تعدیل می‌کند. وایت خردگرایی در روابط بین‌الملل را معرف رهیافت مکتب انگلیسی می‌داند. خردگرایان معتقدند که مردم می‌توانند خردمندانه تصمیم بگیرند تا در کنار هم زندگی کنند. حتی اگر مانند شرایط هرج‌ومرج روابط بین‌الملل، هیچ دولت مشترکی هم وجود نداشته باشد. خردگرایی در شکل افراطی خود-البته اگر بتوان روحیه اعتدال را به بالاترین حد خود رساند- جهانی بسیار مناسب و احترام متقابل، توافق و حاکمیت قانون بین دولت‌هاست. براساس این شیوه خردگرایی راهی میانه^۵ از سیاست بین‌الملل را تعریف می‌کند که واقع‌گرایان بدبین^۶ را در طرفی و انقلاب‌گرایان خوش‌بین^۷ را در طرف دیگر قرار می‌دهد (همان: ۱۹۰).

در واقع می‌توان گفت که خردگرایان (نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی) هم به توصیف اهمیت می‌دهند و هم به تجویز و این دو را از نظرهای خود در مورد روابط بین‌الملل دور نمی‌سازند. اما این دو مقوله مهم (توصیف و تجویز) که پایه‌های روابط بین‌الملل‌اند، به دو

-
1. Descriptive-pessimistic
 2. Prescriptive-Revolutionary
 3. Grotius
 4. Legal-Rationalist
 5. Middle Way
 6. Pessimistic Realists
 7. Optimistic Revolutionaries

صورت متفاوت در نظریه مکتب انگلیسی استفاده می‌شوند. از نظر هدلی بول توصیف در این نظریه به این صورت است که دولت‌های برخوردار از حاکمیت در مناسبات خود با یکدیگر، آگاهانه برای مقاصد معین با همدیگر متحد می‌شوند که رفتار خود را در رابطه‌شان با یکدیگر تعدیل می‌کنند. چنین در نظر گرفته می‌شود که واقعیت برجسته روابط بین‌الملل تعارض در میان دولت‌ها در چارچوب اقتدارگریزی بین‌المللی، به شکل مطرح‌شده در دیدگاه هابزی نیست؛ همچنین به‌گونه‌ای نیست که اقتدارگریزی بین‌المللی ناپایدار بوده و کارمادهایی در اختیار باشد که بتوان با آنها چیزی را به شکل مورد نظر دیدگاه کانتی، جانشین کرد؛ بلکه به‌صورت همکاری در میان دولت‌ها در یک جامعه بدون حکومت است. تجویزهایی همراه با این شرح در مورد ماهیت روابط بین‌الملل، احترام به قواعد حقوقی و اخلاقی را مقرر می‌دارند که کارکرد جامعه بین‌المللی به آنها بستگی دارد. در این دیدگاه به‌جای دیدگاه هابزی که به موجب آن قواعد حقوقی و اخلاقی دولت‌ها را در روابط خود با یکدیگر محدود نمی‌سازد و به‌جای دیدگاه کانتی که براساس آن قواعدی که احتمالاً دولت‌ها به آنها متوسل می‌شوند، از اخلاق برتر یک جامعه جهان وطن نشأت گرفته است و سرنگونی جامعه بین‌المللی را مقرر می‌دارد، ادعا می‌شود دولت‌ها به‌عنوان اعضای جامعه بین‌المللی از حقوق و تکالیفی برخوردارند (بول، ۱۳۸۷: ۸).

درست از همین جا بود که هدلی بول به وجود جامعه‌ای از دولت‌هایی پی برد که در روابطشان، خود را ملزم به حقوق و یکسری قوانین و ارزش‌های مشترک می‌دانند. او با طرح این واژه (جامعه بین‌المللی) در تلاش بود جامعه دولت‌ها را نیز به مانند جامعه افراد انسانی مطالعه کند. همان‌گونه که در محیط داخلی یک کشور ارزش‌ها، هنجارها و سنت‌های مشترکی وجود دارد که افراد انسانی را به هم گره می‌زند و از طریق ایجاد نظام حقوقی الزاماتی را بر آنها تحمیل می‌کند، در محیط بین‌المللی نیز نیازمند چنین هنجارها، سنت‌ها و حقوقی هستیم که دولت‌ها در روابطشان با یکدیگر بر آن پایبند بمانند. هدلی بول ضمن قبول ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل، با دوآلیست‌هایی^۱ همچون هنریش تریپل^۲، آنزیلوتی^۳ و اوپنهایم^۴ همداستان می‌شود که حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی قابل جمع با یکدیگر نیستند. او این واقعیت را که در محیط داخلی یک قدرت برتر وجود دارد و قادر است تصمیمات الزام‌آور بگیرد، قبول دارد و معتقد است چون چنین قدرت برتری در محیط بین‌الملل یافت نمی‌شود، بنابراین حقوق و هنجاری باید شکل بگیرد که متناسب با وضع آشوب‌زده نظام بین‌الملل باشد.

1. Dualism
2. Heinrich Triepel
3. D. Anzilotti
4. Oppenheim

حقوق و قوانینی که مورد احترام تمامی اعضای جامعه بین‌المللی باشد و در عین حال حاکمیت و برابری آنها را نادیده نگیرد. اما باید به این موضوع نیز توجه داشت که جامعه مورد نظر هدلی بول فقط از حقوق و هنجارهای بین‌المللی تشکیل نیافته، بلکه مسئله قدرت و سیاست نیز از جمله مواردی هستند که بول و به‌طور کلی سایر نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی به آن توجه ویژه‌ای مبذول داشته‌اند. از این نظر آنها با واقع‌گرایانی همچون هابز که میثاق‌ها را بدون شمشیر کلمه‌ای بیش نمی‌دانند، همصدا و همداستان هستند و همواره این احتمال را می‌دهند که ممکن است این حقوق از سوی اعضای غیرمسئول جامعه مورد تعرض و بی‌حرمتی قرار گیرند، از این‌رو مسئله برخورد با آنها پیش کشیده می‌شود. در واقع دنیایی که بول آن را به تصویر می‌کشد، دنیایی است حقوقی-سیاسی و امنیت بین‌المللی و صلح نیز از طریق تعامل میان آن دو تأمین می‌شود.

با استعانت از الگویی که در سازمان ملل متحد به منظور حفظ صلح و امنیت بین‌المللی^۱ به کار می‌رود، بهتر می‌توان جامعه بین‌المللی مورد نظر هدلی بول را درک کرد. در منشور سازمان ملل متحد یک‌سری اصول و هنجارهایی که مورد توافق همه اعضای جامعه بین‌المللی نیز است، به منظور به قاعده در آمدن روابط بین‌الملل ارائه شده است. منشور با علم به اینکه اصول و هنجاری‌های مندرج در آن به احتمال زیاد از سوی دولت‌های غیرمسئول جامعه، مورد تخطی و تجاوز قرار خواهد گرفت، به شورای امنیت^۲ جهت حفاظت از این اصول، مسئولیت و اقتداری ویژه اعطا نکرده است. برای مثال عراق به‌عنوان یکی از اعضای سازمان ملل متحد در بامداد روز دوم اوت ۱۹۹۰ به کشور حاشیه‌ای خلیج فارس (کویت) حمله‌ور شد و این کشور کوچک را به اشغال نظامی خود درآورد. متعاقب آن شورای امنیت دوازده قطعنامه را علیه کشور عراق صادر کرد و از نیروهای صدام حسین خواست تا هرچه سریع‌تر وضعیت را به حالت سابق بازگردانند. ادامه اشغال خاک کویت و تبدیل آن به یکی از استان‌ها عراق توسط صدام حسین، در نهایت شورای امنیت را به استفاده از زور در چارچوب فصل هفتم منشور متقاعد ساخت. به هر حال جامعه بین‌المللی، جامعه‌ای است حقوقی-سیاسی که بیشتر برای تعدیل برداشت‌های بدبینانه واقع‌گرایان از نظام بین‌الملل و همچنین برداشت‌های بسیار خوش‌بینانه آرمان‌گرایان از جامعه جهانی، از سوی نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی شناسایی شده است. اما باید به این نکته نیز توجه داشت که همه نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی برداشت واحدی از جامعه بین‌المللی ندارند. برخی مانند هدلی بول در تجزیه و تحلیل‌های خود بیشتر متمایل به واقع‌گرایان هستند و برخی مانند جان وینسنت و مارتین وایت، از دریچه

1. International Peace and Security
2. Security Council

آرمان‌گرایانه به تجزیه و تحلیل جامعه بین‌المللی علاقه نشان می‌دهند. این موضوع سبب شد که آنها در نهایت به دو شاخه پلورالیستی و سولیداریستی تقسیم شوند.

پلورالیسم و سولیداریسم در رهیافت مکتب انگلیسی

نظام بین‌الملل و جامعه جهانی دو مفهوم پایه‌ای در روابط بین‌الملل به‌شمار می‌آیند که نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی از آن در جهت بسط و توسعه مفهوم جامعه بین‌المللی بهره‌های فراوانی برده‌اند. مفهوم نظام بین‌الملل که بیشتر مورد استفاده و توجه واقع‌گرایان است، به سیاست قدرت میان دولت‌ها مربوط می‌شود و ساختار و فرایند آنارشی بین‌المللی را در مرکز نظریه روابط بین‌المللی قرار می‌دهد (بوزان، ۱۳۸۸: ۲۲). اما در جامعه جهانی که آرمان‌گرایان تمایل بیشتری برای استفاده از این واژه نشان می‌دهند، علاوه بر دولت‌های دارای حاکمیت، افراد، گروه‌ها یا سایر سازمان‌های غیرحکومتی نیز به ایفای نقش در محیط بین‌المللی مشغول هستند. در واقع جامعه جهانی متضمن چیزی کاملاً ماورای دولت است و به تصویرهای جهان‌وطنی تری از چگونگی سازماندهی بشریت با بایسته‌های آن می‌پردازد (همان: ۱۵).

نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی از آنجا که تصاویر ارائه‌شده از روابط بین‌الملل را به‌تنهایی ناقص و نارسا ارزیابی می‌کنند، رسالت خود را بر آن گذاردند تا با طرح واژه جامعه بین‌المللی تفسیرها و برداشت‌های متعادل‌تری از روابط بین‌الملل ارائه کنند. این نظریه‌پردازان در تجزیه و تحلیل‌های خود باید به‌گونه‌ای عمل می‌کردند، که جامعه بین‌المللی را نه بیش‌ازحد به سمت نظام بین‌الملل سوق می‌دادند و نه جامعه جهانی مورد نظر جهان‌وطن‌ها. تأکید بیش از اندازه هدلی بول بر نقش دولت‌ها و هنجارهای مرتبط با آن یعنی عدم مداخله در امور داخلی کشورها، استقلال، حاکمیت و برابری دولت‌ها، توازن قوا و دیپلماسی جامعه مورد نظر هدلی بول را بیشتر به سمت نظامی از دولت‌ها که یک مفهوم واقع‌گرایانه است، سوق می‌داد. به اعتقاد وی نهادهای مزبور (دیپلماسی، توازن قوا، حاکمیت) نقش اصلی را در تقویت و حفظ نظم در جامعه بین‌المللی ایفا می‌کنند (Devlen et al., 2005:193).

از آنجا که هدف از طرح و ابداع واژه جامعه بین‌المللی از سوی نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی، حفظ استقلال و عدم وابستگی از هر دو جریان اصلی روابط بین‌المللی یعنی نظریه واقع‌گرایی و آرمان‌گرایی بود، گروهی از نظریه‌پردازان و متفکران جامعه بین‌المللی مانند مارتین وایت و جان وینسنت درصدد تزریق و حاکمیت هنجارهایی برآمدند که هدلی بول در تجزیه و تحلیل‌های خود اهمیت چندانی برای آنها قائل نشده بود. هنجارهایی مانند حقوق بشر که از نظر جهان‌گرایان مهم‌تر و اساسی‌تر از هنجارهایی مانند حاکمیت، برابری و عدم مداخله در امور داخلی کشورهاست. اختلاف نظر در مورد اینکه کدام‌یک از این هنجارها و ارزش‌های

بین‌المللی در صورت تداخل باید در اولویت قرار گیرند، به ایجاد شکاف در بین نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی منجر شد. برخی مانند هدلی بول که اولویت را به هنجارهای مرتبط با دولت می‌دادند، به کثرت‌گرایان یا پلورالیست‌ها معروف شدند و برخی مانند جان وینسنت و مارتین وایت که به انسجام‌گرایان شهرت یافتند، اولویت را به هنجارهای انسانی و جهانی می‌دادند. البته شایان توضیح است که کثرت‌گرایی مورد بحث در نظریه جامع بین‌المللی با آن نوع کثرت‌گرایی که توسط جامعه‌شناسان سیاسی به‌کار گرفته می‌شود و در آن بر نقش و تأثیرگذاری بازیگران غیردولتی مانند افراد، گروه‌ها، سندیکاها، احزاب و ... بر روندهای سیاسی و حکومتی تأکید می‌شود، تفاوت‌های کلی و اساسی وجود دارد. گفتمان کثرت‌گرایی در نظریه جامع بین‌المللی گفتمانی دولت‌محور است و بر برابری دولت‌ها (اعم از کوچک و بزرگ) با خاستگاه‌های مختلف فرهنگی، قومی، نژادی و غیره دلالت دارد. این گفتمان را می‌توان ادامه‌دهنده همان سنتی دانست که واقع‌گرایان در سیاست بین‌الملل پی‌ریزی کرده‌اند، لیکن آنچه دیدگاه کثرت‌گرایانه بول را متمایز و برجسته می‌سازد، توجه به نقش قدرت‌های کوچک در کنار قدرت‌های بزرگ و تأثیرگذاری آنها در جامعه بین‌المللی است. این در حالی است که واقع‌گرایان سنتی فقط قدرت‌های بزرگ را در معادلات بین‌المللی مهم و بااهمیت در نظر می‌گرفتند. در مقابل این گروه، انسجام‌گرایانی مانند مارتین وایت و جان وینسنتی قرار دارند که هرچند دولت‌ها را به مانند کثرت‌گرایان در دایره تحلیل‌های خود قرار می‌دهند، معتقدند که چون دولت‌ها مشروعیت خود را نخست از افراد انسانی می‌گیرند و سپس به عرصه بین‌المللی قدم می‌گذارند، بنابراین ضرورت دارد که در صورت تعارض میان حاکمیت دولت‌ها و موضوع حقوق بشر، اولویت را به افراد و گروه‌های انسانی داد که حقوقشان توسط دولت‌های متبوعشان مورد تعرض و بی‌حرمتی قرار می‌گیرد. آنها با این دیدگاه بول که ارزش‌ها و هنجارهای دولتی بر هنجارهای جهانی رجحان و برتری دارد، مخالفت ورزیدند و بنابراین در پی خروج از چارچوب‌های تکثرگرایانه‌ای برآمدند که بول آن را در نظریه جامع بین‌المللی بنیان نهاده بود. از نظر سولیداریست‌ها یا همبسته‌گرایان، ترویج حقوق بشر به شکلی تقریباً اجتناب‌ناپذیر، مفاهیم کلیدی جامعه بین‌المللی (حاکمیت و عدم مداخله) را واژگون می‌کند و از این رو نظم جهانی را برخواهد انداخت. زاویه حمله این گروه از نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی میزان استخراج حقوق دولت‌ها، از مظهر حق تعیین سرنوشت مردم بودن، آنهاست. به‌زعم آنها تعیین سرنوشت حق، مستلزم آن است که دولت‌ها میزان حداقلی از رابطه مدنی را با شهروندانشان داشته باشند. اگر در این زمینه دولت‌ها به شکلی نامشروع عمل کنند (با برانداختن خانمان شهروندان، یا باعث ایجاد جنبش‌های تجزیه‌طلبانه شدن)، استحقاق برخورداری‌اش از اصل عدم مداخله باید به حالت تعلیق درآید (بوزان، ۱۳۸۸: ۵۶).

با اینکه هم کثرت‌گرایان و هم انسجام‌گرایان بر ارزش‌ها و هنجارهای حقوقی متفاوتی اعتقاد و باور دارند، در هر دو گفتمان، حقوق و سیاست در هم‌پیوندی کامل با هم به‌سر می‌برند، گویی بدون یکی، نظم در جامعه بین‌المللی به حالت تعلیق درخواهد آمد. کثرت‌گرایان که بر نظم بین دولت‌ها توجه اساسی دارند، معتقدند نظم بین‌المللی زمانی فراهم می‌شود که دولت‌ها در روابط خود با یکدیگر اصل حاکمیت و حق تعیین سرنوشت را محترم بشمارند و از دست‌اندازی به امور داخلی همدیگر به‌شدت اجتناب ورزند. اینان در تأیید دیدگاه‌های خود به بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد که به‌صراحت اعضا را از مداخله در امور داخلی یکدیگر برحذر می‌دارد، اشاره می‌کنند. کثرت‌گرایان همچنین منتقدان خود را به قطعنامه‌های مختلف مجمع عمومی ملل متحد و کنفرانس‌های جنبش عدم تعهد و نیز موافقت‌نامه‌های منطقه‌ای متعدد که در آنها بر اصل عدم مداخله قویاً تأکید شده، در اثبات گفته‌هایشان ارجاع می‌دهند. بنابراین می‌توان گفت که اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها یک اصل بنیادین حقوق بین‌الملل و مبتنی بر حاکمیت، برابری و استقلال سیاسی دولت‌هاست (سیمبر، ۱۳۹۰: ۵۱). توجه اساسی منشور و موافقت‌نامه‌های بین‌المللی نسبت به مفهوم حاکمیت و برابری آن، در واقع بیانگر آن است که حاکمیت به‌عنوان یک هنجار مورد پذیرش اعضای جامعه بین‌المللی قرار گیرد، بنابراین هر اغراضی از این هنجار یک تجاوز، بی‌عدالتی، خلاف یا خطایی است که باید اصلاح شود (هالستی، ۱۳۸۹: ۳۶).

انسجام‌گرایان نیز که بر نظم جهانی در مقابل نظم بین‌المللی صحه می‌گذارند، معتقدند نظم جهانی زمانی فراهم می‌شود که به‌جای توجه و رجحان ارزش‌ها و هنجارهای دولتی مانند عدم مداخله در امور داخلی و تقدیس اصل حاکمیت، به هنجارها و ارزش‌های کسانی باید توجه کرد که دولت‌ها به نمایندگی از آنها پا به عرصه جامعه بین‌المللی می‌گذارند. از این‌رو، جامعه بین‌المللی از دولت‌ها انتظار دارد همچون نگهبان، امنیت شهروندان خود را تأمین کنند و مانع از درد و آلام آنان شوند (Vladimir, 1991: 46). گفتنی است انسجام‌گرایان نیز به مانند کثرت‌گرایان در تصدیق گفته‌هایشان به منشور ملل متحد اشاره دارند؛ برای مثال در مقدمه منشور آمده، اعضای سازمان مصمم‌اند تا ایمان خود را بر اصول انکارناپذیر حقوق بشر حفظ کنند و بر ارزش و شرافت انسان و بر برابری مردان و زنان صحه بگذارند (سیمبر، ۱۳۹۰: ۲۱). در بند ۳ ماده ۱ نیز منشور به‌صراحت اعضا را تشویق به احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی کرده و در بند آخر ماده ۵۵ نیز منشور ملل متحد این اصول را جهانی اعلام کرده که فراتر از مسائل نژادی، جنسی، مذهبی و زبانی بوده و همچنین در ماده ۵۶ نیز همه اعضا را ملزم به رعایت آن ساخته است (حسن‌خانی، ۱۳۸۹: ۳۲۴-۳۰۵). همان‌طور که از متن منشور نیز استنباط می‌شود، این اصول و هنجار محدود به نژاد، مذهب یا کشور خاصی نیست، بلکه اصلی جهانی

است و رعایت کردن آن حقوق نیز یک تکلیف جهانی به حساب می‌آید. بدین منظور که امضاکنندگان آن نباید فرقی میان شهروندان خود و دیگر کشورها که تحت ظلم و ستم حکومت‌هایشان هستند، قائل شوند و هر جا که حقوق و آزادی انسان را به عنوان اعضای اصلی جامعه بین‌المللی در خطر دیدند، باید به کمک آنها بشتابند. این گروه که به جهان‌گرایان معروف‌اند، این دیدگاه را نمی‌پذیرند که حق خودمختاری و آزادی اراده کشورها به آنها اجازه می‌دهد رفتاری داشته باشند که مخالف حقوق بشر یا افراد است (اسمیت، ۱۳۸۸: ۵۱۰). به هر حال این نظریه که در حد واسط میان نهادگرایی لیبرال انگلیسی و رئالیسم آمریکایی قرار می‌گیرد، دنیا را صرفاً مرکب از هنجارها، ارزش‌ها و اصول اخلاقی در نظر نمی‌گیرد، بلکه در کنار آنها قدرت و سیاست را نیز از اجزای مهم و لاینفک این جامعه به حساب می‌آورد (Bologna, Institute for Policy Research, 2013).

نتیجه

رهیافت مکتب انگلیسی که از آن به عنوان نظریه جامعه بین‌المللی نیز یاد می‌شود، جزو نظریه‌های سنتی در روابط بین‌الملل به شمار می‌آید و در تقسیم‌بندی نظریات روابط بین‌الملل به دو دسته توصیفی و تجویزی، به دلیل اینکه هم مقوله قدرت را در امور بین‌المللی مهم می‌داند و هم اینکه بر حقوق و هنجارهای بین‌المللی اهمیت می‌دهد، جایی را میان این دو دسته از نظریات به خود اختصاص داده است. توصیف در روابط بین‌الملل بدان معناست که نظام بین‌الملل را آن‌گونه که هست توضیح دهیم و نه آن‌گونه که باید باشد. در این نگاه سعی بر آن است تا از ارائه دستورالعمل‌های اخلاقی و هنجاری برای بهبود شرایط موجود در نظام بین‌الملل تا حد ممکن پرهیز شود. تنها توصیه نظریه توصیفی روابط بین‌الملل یا همان واقع‌گرایی به دولت‌ها این است که برو قوی شو اگر راحت جهان طلبی/ که در نظام طبیعت ضعیف پایمال است. در مقابل این طرز تلقی و برداشت از محیط بین‌المللی، برداشت‌های خوش‌بینانه‌ای نیز وجود دارد که هرچند سرشت آشوب‌زده و هرج‌ومرج‌گونه سیاست بین‌المللی را می‌پذیرند، معتقدند می‌توان با حاکم ساختن نهادهای بین‌المللی مانند جامعه ملل و سازمان ملل متحد و همچنین با حاکم ساختن حقوق بین‌المللی در روابط میان دولت‌ها، به‌طور شایان توجهی از ماهیت آشوب‌زده روابط بین‌المللی کاست. این گروه که به آرمان‌گرایان شهرت دارند، قصد دارند با ارائه دستورالعمل‌های هنجاری، رفتار و اعمال دولت‌ها یا سایر بازیگران بین‌المللی را در مسیرهای قانونی و اخلاقی قرار دهند.

برداشت‌های مذکور از سیاست بین‌الملل هرچند درست و قابل تأمل است، اما واقعیت‌ها را آن‌گونه که باید و شاید به تصویر نمی‌کشند. نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی با درک این واقعیت که هر دو تصویر ارائه‌شده از سیاست بین‌الملل ناقص و نارسا هستند، به نظریه‌پردازی در

روابط بین‌الملل همت گمارده‌اند. به نظر آنان، دنیا نه آنچنان‌که واقع‌گرایان آن را کاریکاتوری و حوزه‌ای فارغ از ارزش می‌دانند، است و نه آنچنان‌که آرمان‌گرایان آن را خوب و ایده‌آل به تصویر می‌کشند. آنها از وجود دنیایی سخن می‌رانند که واجد هر دو ویژگی است؛ دنیایی متعادل که هم قدرت و سیاست در آن ملاک است و هم حقوق. دولت‌ها از دید این نظریه صرفاً در صحنه سیاست بین‌الملل گرفتار بازی قدرت نیستند، آنها از یک‌سری تکالیف و حقوق نیز برخوردارند. در واقع توصیف یا تبیین صرف آنچنان‌که در دستور کار واقع‌گرایان است، دردی را از جامعه بین‌المللی دوا نمی‌کند، بلکه کار نظریه‌پرداز روابط بین‌الملل که به‌منظور جلوگیری از جنگ و ایجاد شرایطی برای صلح دست به نظریه‌پردازی می‌زند، داوری در مورد مسائل بین‌المللی و ارائه یک‌سری دستورالعمل‌های هنجاری و اخلاقی نیز است که باید آنها را برای واحدهای سیاسی تجویز کند.

درست از همین جا بود که هدلی بول به وجود جامعه‌ای از دولت‌هایی پی برد که در روابطشان، خود را ملزم به حقوق و یک‌سری قوانین و ارزش‌های مشترک می‌دانند. او با طرح این واژه (جامعه بین‌المللی) در تلاش بود جامعه دولت‌ها را نیز به مانند جامعه افراد انسانی مطالعه کند؛ همان‌گونه‌که در محیط داخلی یک کشور ارزش‌ها، هنجارها و سنت‌های مشترکی وجود دارد که افراد انسانی را به هم گره می‌زند و از طریق ایجاد نظام حقوقی الزاماتی را بر آنها تحمیل می‌کند، در محیط بین‌المللی نیز نیازمند چنین هنجارها، سنت‌ها و حقوقی هستیم که دولت‌ها در روابطشان با یکدیگر بر آن پایبند بمانند. هدلی بول ضمن قبول ماهیت آنارشیک نظام بین‌الملل، با دوآلیست‌هایی همچون تریپل، آنزیلوتی و اپنهایم همداستان می‌شود که حقوق بین‌الملل و حقوق داخلی قابل جمع با یکدیگر نیستند. او این واقعیت را که در محیط داخلی یک قدرت برتر وجود دارد و قادر است تصمیمات الزام‌آور بگیرد، قبول دارد و معتقد است چون چنین قدرت برتری در محیط بین‌الملل یافت نمی‌شود، بنابراین حقوق و هنجاری باید شکل بگیرد که متناسب با وضع آشوب‌زده نظام بین‌الملل باشد. حقوق و قوانینی که مورد احترام تمامی اعضای جامعه بین‌المللی باشد و در عین حال حاکمیت و برابری آنها را نادیده نگیرد، اما باید به این موضوع نیز توجه داشت که جامعه مورد نظر هدلی بول فقط از حقوق و هنجارهای بین‌المللی تشکیل نیافته، بلکه مسئله قدرت و سیاست نیز از جمله مواردی هستند که بول و به‌طور کلی سایر نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی به آن توجه ویژه‌ای مبذول داشته‌اند. از این نظر آنها با واقع‌گرایانی همچون هابز که میثاق‌ها را بدون شمشیر کلمه‌ای بیش نمی‌دانند، همصدا و همداستان می‌شوند و همواره این احتمال را می‌دهند که ممکن است این حقوق از سوی اعضای غیرمسئول جامعه مورد تعرض و بی‌حرمتی قرار گیرند، از این‌رو مسئله

برخورد با آنها پیش کشیده می‌شود. در واقع دنیایی که بول آن را به تصویر می‌کشد، دنیایی است حقوقی - سیاسی و امنیت بین‌المللی و صلح نیز از طریق تعامل میان آن دو تأمین می‌شود. اما باید به این نکته نیز توجه داشت که همه نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی برداشت واحدی از جامعه بین‌المللی ندارند. برخی مانند هدلی بول در تجزیه و تحلیل‌های خود بیشتر متمایل به واقع‌گرایان هستند و برخی مانند جان وینسنت و مارتین وایت، از دریچه آرمان‌گرایان به تجزیه و تحلیل جامعه بین‌المللی علاقه نشان می‌دهند. این موضوع در نهایت منجر به این شد که نظریه‌پردازان جامعه بین‌المللی به دو گروه کثرت‌گرایان و انسجام‌گرایان تقسیم شوند. کثرت‌گرایان معتقدند چون جامعه بین‌المللی از دولت‌های برخوردار از حاکمیت و استقلال سیاسی تشکیل یافته، باید هنجارها و ارزش‌های این گروه از بازیگران بین‌المللی اعم از کوچک و بزرگ در اولویت قرار گیرد. در مقابل این گروه، انسجام‌گرایانی مانند مارتین وایت و جان وینسنتی قرار دارند که هرچند دولت‌ها را به مانند کثرت‌گرایان در دایره تحلیل‌های خود قرار می‌دهند، معتقدند که چون دولت‌ها مشروعیت خود را از افراد انسانی می‌گیرند و سپس به عرصه بین‌المللی قدم می‌گذارند، بنابراین ضرورت دارد که در صورت تعارض میان حاکمیت دولت‌ها و موضوع حقوق بشر اولویت را به افراد و گروه‌های انسانی داد که حقوقشان توسط دولت‌های متبوعشان مورد تعرض و بی‌حرمتی قرار گرفته است. با اینکه هم کثرت‌گرایان و هم انسجام‌گرایان بر ارزش‌ها و هنجارهای حقوقی متفاوتی اعتقاد و باور دارند، در هر دو گفتمان، حقوق و سیاست در هم پیوندی کامل با هم به سر می‌برند، گویی بدون یکی، نظم در جامعه بین‌المللی به حالت تعلیق درخواهد آمد. کثرت‌گرایان که بر نظم بین دولت‌ها توجه اساسی می‌گذارند، معتقدند نظم بین‌المللی زمانی فراهم می‌شود که دولت‌ها در روابط خود با یکدیگر اصل حاکمیت و حق تعیین سرنوشت را محترم شمرند و از دست‌اندازی به امور داخلی همدیگر به شدت اجتناب ورزند. اینان در تأیید دیدگاه‌های خود به بند ۷ ماده ۲ منشور ملل متحد که به صراحت اعضا را از مداخله در امور داخلی یکدیگر برحذر می‌دارد، اشاره می‌کنند. انسجام‌گرایان نیز که بر نظم جهانی در مقابل نظم بین‌المللی تأکید می‌کنند، معتقدند نظم جهانی زمانی فراهم می‌شود که به جای توجه و رجحان ارزش‌ها و هنجارهای دولتی مانند عدم مداخله در امور داخلی و تقدیس اصل حاکمیت، به هنجارها و ارزش‌های کسانی توجه کرد که دولت‌ها به نمایندگی از آنها پا به عرصه جامعه بین‌المللی می‌گذارند. اینان نیز به مانند کثرت‌گرایان در تصدیق گفته‌هایشان به منشور ملل متحد اشاره دارند (مقدمه و بند ۳ ماده ۱ منشور). جامعه‌ای که نظریه‌پردازان مکتب انگلیسی به تصویر می‌کشند، صرفاً دنیایی مرکب از هنجارها، ارزش‌ها و اصول اخلاقی (چه دولتی و چه جهانی) نیست، بلکه قدرت و سیاست نیز از اجزای مهم و لاینفک این جامعه به‌شمار می‌روند. در واقع آنها به این موضوع نیز توجه داشته‌اند که ممکن است این حقوق و هنجارها توسط اعضای غیرمسئول جامعه

بین‌المللی مورد خدشه و تخطی قرار گیرد، در چنین شرایطی مسئله برخورد با این قبیل کشورها مورد توجه قرار می‌گیرد.

منابع و مأخذ

الف) فارسی

۱. اسمیت، استیو (۱۳۸۸). «رویکردهای واکنش‌گر و سازه‌نگاری در روابط بین‌الملل»، در اسمیت و بلیس، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی، نظریه‌ها، ساختارها و فرایندها). ترجمه ابوالقاسم راه چمنی و دیگران، تهران: ابرار معاصر.
۲. بول، هدلی (۱۳۸۷). «جامعه و اقتدارگریزی در روابط بین‌الملل»، در اندرو لینکتر، جامعه و همکاری در روابط بین‌الملل، ترجمه بهرام مستقیم، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۳. بوزان، بری (۱۳۸۸). از جامعه بین‌المللی تا جامعه جهانی، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
۴. جکسون، رابرت و سورنسون، گئورگ (۱۳۸۵). درآمدی بر روابط بین‌الملل، تهران: میزان.
۵. حسن خانی، محمد (۱۳۸۹). پیشینه و نقش سازمان‌های بین‌المللی در نظام بین‌الملل، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
۶. دوئرتی، جیمز و فالترگراف، رابرت (۱۳۹۰). نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، تهران: قومس.
۷. سیف‌زاده، سید حسین (۱۳۸۵). اصول روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
۸. سیمبر، رضا (۱۳۹۰). حقوق بشر در نظام بین‌الملل، رشت: انتشارات دانشگاه گیلان.
۹. قوام، سید عبدالعلی (۱۳۹۰). روابط بین‌الملل: رویکردها و نظریه‌ها، تهران: سمت.
۱۰. مشیرزاده، حمیرا (۱۳۶۴). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: سمت.
۱۱. ویلکینسون، پل (۱۳۹۳). روابط بین‌الملل، ترجمه پرویز علوی، تهران: نشر افق.
۱۲. هالستی، کالوی (۱۳۹۰). «دولت‌ها و دولتمداری»، در لیتل و اسمیت، دیدگاه‌هایی درباره سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۱۳. هلد، دیوید (۱۳۹۰). «جهان میهنی: شکل رام‌شده جهانی شدن؟»، در لیتل و اسمیت، دیدگاه‌هایی درباره سیاست جهان، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات علمی فرهنگی.
۱۴. هنسن و دیگران (۱۳۹۰). راهبردهای امنیتی و نظم جهانی آمریکایی: قدرت ازدست‌رفته، ترجمه جانسیز و نیاکوبی، انتشارات دانشگاه گیلان.

ب) خارجی

15. Bologna Institute for Policy Research (2013). "Alternatives to Realism: The English School of International Relations", Johns Hopkins University (SAIS) Bologna Center, Bologna, Italy.
16. Devlen, Balkan et al (2005). "The English School, International Relations and Progress", International Studies Review.
17. Jordan, Richard (2011). "A brief case for the English School", The Monitor.
18. Suganami, Hidemi (2010). "The English School in a Nutshell", The International Studies Association of Ritsumeikan University: Ritsumeikan Annual Review of International Studies, vol.9
19. Vladimir , Kartashkin (1991). "Human Rights and Humanitarian Intervention", in Lori Fisher Domrosch and David J. Scheffer, Law and Force in the International Order, USA, Westview Press.